



مباحثه دولت - ملت و واحد سیاسی بنام افغانستان

مجبیب الرحمن رحیمی، که به عنوان یکی از نظریه پردازان پیشگام گروه تاجیکان ضد افغان و ضد افغانستان شناخته میشود به تاریخ چهارم می همین سال در فیسبوک خود زیر عنوان "دولت ملی در افغانستان چه وقت تاسیس شد؟" می نویسد که "که دولت ملی پسااستعماری با کسب استقلال و ورود به نظم جهانی استوار بر دولت‌های ملی از ۱۹۱۹ آغاز می‌گردد.

" در همین نوشته از قول امین فرهنگ می نویسد که: "قبل از دوران امان الله خان در افغانستان دولت‌ها و حکومت‌های خاندانی و قبیله‌ای وجود داشتند و نمی‌توان به آن‌ها به معنای امروز دولت گفت. بعد از کسب استقلال و دولت امانی افغانستان صاحب دولت ملی شد.

" به همین منوال عبدالخالق لعلزاد مدعی است که واحد سیاسی بنام افغانستان پیش از عبدالرحمن/امان الله در تاریخ سیاسی جهان وجود ندارد، اما برای آن تاریخ چند هزار ساله ساخته اند... زیرا جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹) اعلان شده است! (لعلزاد، ص ۲)^۱

طوری‌که دیده میشود دشمنان افغان و افغانستان از مفاهیم استعمار، استقلال و دولت-ملت بر ضد اصل موجودیت دولت افغانستان قبل از آن تاریخ سوء استفاده میکنند. در این مقاله کوشش میشود به اینگونه اقدام در جعل تاریخ کشور پاسخ داده شود.

خالق لعلزاد، پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانها و افغانستان، لندن، ماه می ۲۰۲۴ (با استفاده از کاپی پی دی اف کتاب که توسط ^۱ نویسنده در دسترس قرار گرفته است).

اول - مقاله استعمار و استقلال:

استعمار چیست و استقلال چه معنی میدهد؟

استقلال سیاسی به زبان ساده یعنی توانایی یک دولت در تصمیم‌گیری و اداره امور خود بدون وابستگی یا نفوذ بیرونی. این مفهوم در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، فراتر از یک واژه ساده است و دارای ابعاد مختلفی است که در ادامه به تعریف علمی و آکادمیک آن می‌پردازیم.

تعریف آکادمیک:

استقلال سیاسی (Political Independence) به حق و توانایی یک دولت-ملت (nation-state) برای اعمال حاکمیت کامل (full sovereignty) بر قلمرو و مردمان خود اشاره دارد. این مفهوم به طور رسمی در حقوق بین‌الملل، به خصوص در منشور سازمان ملل متحد، به عنوان یکی از اصول بنیادین به رسمیت شناخته شده است.

استقلال کامل یا نسبی؟

بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی معتقدند که استقلال سیاسی کامل در دنیای امروز، که به شدت به هم وابسته است، یک آرمان دست‌نیافتنی است. در واقع، تمام کشورها، حتی ابرقدرت‌ها، به نوعی تحت تأثیر تحولات جهانی و روابط با یکدیگر قرار دارند. از این رو، بحث‌های آکادمیک بیشتر بر درجات استقلال متمرکز هستند تا وجود یا عدم وجود آن.

از این منظر، استقلال سیاسی یک مفهوم نسبی است که با وابستگی‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی یک کشور به سایر بازیگران بین‌المللی سنجیده می‌شود. به عنوان مثال، یک کشور ممکن است از نظر حقوقی مستقل باشد اما به دلیل وابستگی اقتصادی شدید به یک کشور دیگر، از استقلال عملی محدودی برخوردار باشد.

آیا افغانستان هرگز مستعمره بوده است؟

می‌گویند افغانستان نظر به معاهده گندمک استقلال در امور خارجی نداشت. معاهده گندمک (۱۸۷۹م) در جریان جنگ دوم انگلیس و افغانستان، به تاریخ ۲۶ می ۱۸۷۹م میان لویس کیوناری نماینده انگلیس و امیر محمد یعقوب خان به امضا رسید. این جنگ که یک تهاجم استعماری توسط بریتانیا برای گسترش نفوذ خود و ایجاد یک منطقه حائل در برابر روسیه بود. هدف اصلی بریتانیا از تحمیل این معاهده، تحت کنترل درآوردن کامل سیاست خارجی افغانستان و اطمینان از اینکه کابل تبدیل به پایگاهی برای رقیب استعماری آن (روسیه) نخواهد شد. دو ماده این معاهده حایز اهمیت زیاد اند:

"ماده سوم -امیر افغانستان و ملحقات آن متعهد است که در روابط با حکومت‌های خارجی پابند مشورت با حکومت بریتانیا بوده و با این حکومت‌ها عهدی نبندد و سلاح برضدشان نبردارد، و در صورت حمله خارجی، امداد نظامی و اسلحه و پول انگلیسی به غرض دفاع طوری که انگلیس مناسب داند استعمال خواهد شد. سپاه انگلیسی بعد از انجام کار دفاع، از افغانستان به قلمرو هند برتانوی مراجعت خواهد نمود".

این یک معاهده یکطرفه و استعماری بود. در حقوق بین‌الملل به عنوان یک "معاهده نابرابر" (Unequal Treaty) شناخته می‌شود. اینگونه معاهدات به دلیل عدم رضایت آزادانه یکی از طرفین (ناشی از اجبار، تهدید یا زور) از اعتبار حقوقی کامل برخوردار نیستند. امیر یعقوب خان پس از یک شکست نظامی و تحت فشار شدید بریتانیا آن را امضا کرد. به گفته لویی‌س دوپری، این معاهده افغانستان را به "حالت دست‌نشانده‌گی" (Vassalage) نزدیک کرد. اما این معاهده هرگز به طور کامل اجرا نشد و به سرعت بی‌اعتبار گردید. قیام عمومی در کابل به رهبری محمدامین خان منجر به کشته شدن سفیر بریتانیا، سر لویی‌س کواپیناری، و تمام هیأت همراه او شد. این معاهده به خلع امیر یعقوب خان و ادامه جنگ منجر گردید. جانشین او، امیر عبدالرحمان خان، اگرچه تحت الحمایه بریتانیا بود، اما هرگز حاضر نشد مفاد کامل و خفت‌بار گندمک را بپذیرد و در مذاکرات بعدی موفق شد شرایط بهتری را برای حاکمیت افغانستان به دست آورد. به گفته میر غلام محمد غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، معاهده گندمک "با قیام مردم کابل لغو گردید". با وجود آن یکتعداد نویسندگان افغان به این عقیده اند که بر اساس این معاهده افغانستان استقلال خود را در سیاست خارجی تا زمان معاهده راولپندی در سال ۱۹۱۹ از دست داده بود. آیا این برداشت درست است؟ در این مقاله می‌کوشیم به این موضوع پیچیده مستند پاسخ دهیم.

در حالیکه به گفته میر غلام محمد غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، معاهده گندمک "با قیام مردم کابل لغو گردید" و در حقیقت بیش از یکسال دوام نکرد، اما با آنکه هشتاد و هشت (۸۸) سال از ختم جنگ دوم جهانی می‌گذرد ایالات متحده آمریکا به اشغال نظامی اروپای غربی، جاپان، کوریای جنوبی، فلپین و جزایر زیادی در اقیانوس آرام مانند گوام، پلاو، ساموای امریکایی و غیره خاتمه نداده زیر عنوان اتحادیه های نظامی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، استخباراتی چند جانبه و دوجانبه نفوذ استراتژیک و هژمونی مطلق خود را حفظ کرده است.

سوال در اینجاست اگر ما معاهده فسخ شده کمتر از یکسال گندمک و عواقب بعدی آنرا دلیل "مستعمره شدن" افغانستان قبول داریم که نیاز به استرداد استقلال بود آیا میتوان گفت که کشورهای اشغال شده توسط آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم که تا امروز تحت الحمایه نظامی و

سیاسی امریکا باقی مانده اند نیز نیاز به "استرداد استقلال" دارند یا خیر یک بام و دو هوا موجود است؟

بنابر آن افغانستان هرگز مستعمره نبوده است!

واقعیت این است که پروسه تشکیل دولت مستقل ملی معاصر افغانستان در سال ۱۷۰۹م با قیام مؤفّقانۀ میرویس خان هوتکی در برابر سلطه صفوی‌ها در قندهار و قیام مؤفّقانۀ ابدالیان هرات در سال ۱۷۱۷ بر ضد صفویان آغاز گردیده، تشکیل این کانفدراسیون به سقوط امپراطوری صفوی و گرفتن شهر اصفهان توسط شاه محمود هوتکی، پسر میرویس خان، در سال ۱۷۲۲م منجر شده و هوتکیان قادر شدند برای ۲۶ سال در این سرزمین دولت مستقل خود را داشته باشند. با آنکه این سلسله با اشغال نظامی این سرزمین‌ها توسط نادر افشار برای ۹ سال مختل گردید اما این پروسه با اعلام پادشاهی احمد شاه ابدالی در قندهار در سال ۱۷۴۷م و تشکیل یک دولت مستقل در این سرزمین‌ها تکمیل می‌گردد. از آن تاریخ به بعد سرزمین افغانستان موجوده هرگز مستعمره هیچ قدرت خارجی نبوده است. کوشش‌های دولت برتانیه برای مستعمره سازی این سرزمین با دو جنگ تحمیلی اول و دوم انگلو-افغان به شکست مواجه شد ندو کشور افغانستان نظر به موقعیت جغرافیایی خود به عنوان یک منطقه حایل میان دو دولت استعماری برتانیه و روسیه تزاری همواره استقلال سیاسی خود را حفظ نمود.

با اغتنام از قیام میرویس خان در قندهار و استفاده از ضعف دولت صفوی، ابدالی‌های هرات نیز در سال ۱۷۱۷م تحت قیادت اسدالله خان ابدالی در هرات قیام کرده حاکم صفوی را میکشند و اعلان خودمختاری میکنند. آنها تا ماورای مشهد را اشغال میکنند.

دولت‌های هوتکی برای ۲۶ سال بالای بخش‌های بزرگی از سرزمین‌های افغانستان امروزی حکومت کردند و به علاوه قادر شدند امپراطوری صفوی را ساقط نموده برای هشت سال بالای قلمروهای آن نیز حکومت کنند.

بدین گونه افغان‌ها قادر شدند با قیام میرویس خان یک هویت مستقل ملی برای خود ایجاد کرده و برای اولین بار یک دولت مستقل بومی را در این سرزمین ایجاد نمایند که برای بیست و شش سال در قدرت بود و یک امپراتوری قدرتمند را به زانو در آورد و نام افغان را در تاریخ سیاسی جهان برای همیشه مزین ساخت.

بعد از این که میرویس خان هوتک اعلان خودمختاری می‌کند (۱۷۰۹م) اقدامات مکرر شاه حسین صفوی برای پس گرفتن شهر ناکام می‌ماند. شاه حسین حتی تا فراه برای گرفتن دوباره قندهار پیشروی کرده بود. بالاخره با لشکرکشی شاه محمود هوتکی پسر میرویس خان به ایران

و اشغال اصفهان در سال ۱۷۲۲م که شاه حسین صفوی تاج و تخت ایران را به او واگذار می کند امپراطوری دوصد ساله صفوی سقوط می کند.

این ماهیت استقلال سیاسی، اسلام حنفی و فرهنگ افغانی است که مشخصه دولت های افغانستان از زمان میرویس خان هوتک تا امروز می باشد.

متعاقبا پروسه گذار از عصر امپراتوری درانی به یک دولت ملی مطابق مفهوم امروزی دولت-ملت ها در افغانستان در زمان امیر دوست محمد خان آغاز می گردد. از همین سبب است که ما امیر دوست محمد خان را در قطار میرویس خان هوتکی، احمدشاه ابدالی، امیر عبدالرحمن خان و شاه امان الله خان، زمره بانیان دولت معاصر افغانستان محسوب می نماییم.

مباحثه دولت - ملت مدرن:

مخالفین افغان و افغانستان با سوء استفاده از مقوله دولت-ملت اروپایی در کوشش اند تا مملکت افغانستان امروزی را با سرحدات موجوده آن از ریشه های باستانی تاریخ آن جدانمایند و ادعا دارند که افغانستان به عنوان یک "واحد سیاسی" قبل از امیر عبدالرحمن خان موجود نبود و ایجاد کشور افغانستان را ساخته و پرداخته استعمار انگلستان ثابت میدانند (مجیب الرحمن رحیمی [۱] و عبدالخالق لعلزاد [۲]).

نخست مفاهیم دولت-ملت مدرن اروپایی را با واقعیتهای تاریخ افغانستان به مباحثه می گیریم و تفاوت های مفهوم دولت-ملت مدرن اروپایی را با سلسله های تاریخی آسیایی موشکافی می کنیم. سوال این است که آیا دولت های ملی ایجاد شده در شرق را مطابق الگوی دولت-ملت اروپایی می توانیم وارثین دولت های تاریخی ممالک آسیایی بدانیم؟ باید گفت که در افغانستان هیچ زمامداری الگوی دولت-ملت اروپایی را در مقابل خود قرار نداده تا مطابق آن دولت مدرن افغانستان را پایه ریزی نماید. این آقایانی مانند مجیب رحیمی و خالق لعلزاد هستند که می خواهند دولت افغانستان را که نظر به شرایط وقت و زمان داخلی و خارجی در این کشور شکل گرفته اند در قالب مفهوم انتزاعی دولت-ملت اروپایی تعریف نمایند و چون این تعریف با الگوهای اروپایی سازگاری ندارد منکر پایه ریزی کشور و دولت افغانستان توسط امپراتوری درانی میگردند. این عمل کوششی در جهت جعل کاری و تحریف تاریخ افغانستان که توسط دانشمندان تاریخ در جهان مسجل گردیده می باشد و هدف آن از زوایای قوم گرایی، تیشه زدن به ریشه های تاریخی مملکت و دولت افغانستان است.

آیا دولت های ملی مدرن امروزی را می توانیم وارثین دولت های تاریخی ممالک آسیایی بدانیم؟ این یک پرسش پیچیده و محل بحث است و پاسخ آن به دیدگاه نظری و مورد خاص هر کشور بستگی دارد. اما بررسی تاریخ افغانستان نشان میدهد که بلی میتوان مملکت و دولت معاصر

افغانستان را وارث دولتهای تاریخی که از این سرزمین برخاسته اند دانست، بنابر آن افغانستان امروزی به دلایل زیرین ادامه منطقی تاریخ بیش از پنج هزار ساله مردم این سرزمین است: استمرار سرزمینی و جغرافیایی: مملکت افغانستان کنونی بر روی قلمروهای تاریخی پیشین خود بنا شده. مرزهای امروزی (هرچند با تغییراتی) ریشه در قلمروهای تاریخی یونانو-باختری، کوشانی، یفتلی، غزنوی، غوری، هوتکی و درانی دارند. تغییر نام، کوچک شدن قلمرو جغرافیایی و تغییر سرحدات به استمرار تاریخ کشورها نقطه پایان نمی گذارد. ایران امروزی، ترکیه امروزی، سریلانکا، هندوستان، روسیه و غیره هیچکدام نامهای تاریخی، قلمرو تاریخی و سرحدات تاریخی خود را ندارند اما تاریخ دولت های موجود آنها استمرار تاریخ باستانی این کشورها است. از جانب دیگر قلمروهای دولت معاصر افغانستان در عصر امپراتوری درانی کاملاً مشخص بود. جورج فورستر که در زمان تیمورشاه در سال ۱۷۸۲م به کابل آمد اسم دولت افغانستان را بکار می گیرد و قلمروهای تحت تابعیت تیمورشاه را منطقی میداند که در آنها در نماز جمعه خطبه بنام تیموشاه خوانده میشد [۱]. مونت ستیوارت الفونستن قلمرو افغانستان را در عنوان کتاب معروف خود چنین معرفی میکند: "گزارش سلطنت کابل و قلمروهای متبوعه او در هندوستان، فارس و تارتاری" [۲]. در اینجا می بینیم که الفونستون یک آگاهی کامل از قلمرو یا سرحدات اصلی امپراتوری درانی دارد و هم قلمروهای متبوعه آنها در هندوستان، فارس و تارتاری (دولت بخارا) میداند. اگر قلمروهای متبوعه مانند نیشابور، مشهد، پنجاب، کشمیر، بلوچستان و سند را از قلمرو امپراتوری درانی جدا کنیم قلمرو افغانستان زمان شاه شجاع عبارت از نقشه فعلی افغانستان به علاوه مناطق پشتون نشین غرب دریای سند است که توسط خط دیورند بعداً از افغانستان جدا شدند. بنابر آن سرحدات فعلی افغانستان استمرار قلمروهای تاریخی آن بوده که نظر به مداخلات استعماری تغییر یافته است. این تغییر دلیل ایجاد یک مملکت تازه نبوده بلکه نتیجه منطقی استمرار تاریخی آن می باشد.

درک ملت بودن: افغانستان:

۱. ملت چیست؟

ملت مفهومی پیچیده است که با «دولت» (یک نهاد سیاسی با سرحدات و حاکمیت مشخص) یا «کشور» (یک قلمرو جغرافیایی) متمایز است. ملت در درجه اول گروه بزرگی از مردم است که با یک حس هویت مشترک، که اغلب مبتنی بر ترکیبی از موارد زیر است، به هم پیوند خورده اند:

- تبار مشترک (واقعی یا فرضی): اعتقاد به تبار یا ریشه‌های قومی مشترک.
- تاریخ مشترک: خاطرات، تجربیات، پیروزی‌ها و آسیب‌های جمعی.
- فرهنگ: زبان، مذهب، آداب و رسوم، سنت‌ها، ارزش‌ها و هنرهای مشترک.
- قلمرو: وابستگی به یک سرزمین جغرافیایی خاص.
- آگاهی مشترک: شناخت متقابل بین اعضا ("احساس ما") و اغلب تمایل به خودمختاری سیاسی.

نکته‌ی بسیار مهم: ملت‌ها به صورت اجتماعی ساخته می‌شوند (همانطور که بندیکت اندرسون آن را «جوامع خیالی» نامیده است). این پیوندها در طول زمان از طریق تجربیات مشترک، روایت‌ها، نمادها، آموزش، رسانه‌ها و اغلب تلاش‌های آگاهانه برای دولت‌سازی شکل می‌گیرند. هویت ملی سیال است و می‌تواند تکامل یابد.

منابع نظریه ملت:

اندرسون، بندیکت. جوامع خیالی: تأملاتی در باب منشأ و گسترش ناسیونالیسم. (۱۹۸۳) - اثر برجسته در مورد ناسیونالیسم به عنوان یک پدیده مدرن و ساخته شده. گلنر، ارنست. ملت‌ها و ملی‌گرایی. (۱۹۸۳) - استدلال می‌کند که ملی‌گرایی از نیازهای جامعه صنعتی ناشی می‌شود.

هابسبام، اریک، و رنجر، ترنس (ویراستاران). اختراع سنت. (۱۹۸۳) - بررسی می‌کند که چگونه سنت‌ها برای تقویت وحدت ملی ایجاد می‌شوند.

اسمیت، آنتونی دی. ریشه‌های قومی ملت‌ها. (۱۹۸۶) - بر نقش هسته‌های قومی پیشامدرن ("قوم‌ها") در شکل‌گیری ملت تأکید می‌کند.

۲. از کی تا حالا ما ملت افغان داریم؟

تعیین تاریخ دقیق تولد «ملت افغان» بحث‌برانگیز است، زیرا این یک فرآیند است، نه یک رویداد. با این حال، می‌توانیم مراحل کلیدی را شناسایی کنیم:

۱. مبانی پیشامدرن (قرن ۱۸ - اوایل قرن ۱۹):

تأسیس امپراتوری درانی توسط احمدشاه درانی در سال ۱۷۴۷ نقطه شروع بسیار مهمی است. این امر یک نهاد سیاسی متمایز را با محوریت قبایل پشتون (به‌خصوص کنفدراسیون درانی) ایجاد کرد که بر سرزمینی تقریباً معادل افغانستان مدرن و بخش‌هایی از مناطق همسایه حکومت می‌کرد.

اصطلاح «افغان» به طور فزاینده‌ای با این دولت و حاکمان/رعیای پشتون مسلط آن پیوند خورد. نوعی حس هویت سیاسی متمایز مرتبط با این دولت، عمدتاً در میان نخبگان پشتون، شروع به ظهور کرد.

با این حال: این در درجه اول یک دولت سلسله‌ای و تحت سلطه پشتون‌ها بود، نه یک ملت مدرن که همه گروه‌های قومی متنوع خود (تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها و غیره) را به طور مساوی در بر بگیرد. وفاداری به قبیله، محل، مذهب (اسلام) یا پادشاه بود، نه یک «ملت افغان» واحد.

۲. ظهور ناسیونالیسم افغانی (اواخر قرن نوزدهم - اوایل قرن بیستم):

تجاوزات و رقابت‌های «بازی بزرگ» بین بریتانیا و روسیه سبب تغییر سرحدات امپراتوری درانی گردید که در نتیجه مرزهای افغانستان کنونی از طریق معاهدات (مثلاً خط دیورند ۱۸۹۳) تثبیت گردید و یک موجودیت ارضی تعریف‌شده ایجاد کرد که نیاز به انسجام داخلی در برابر تهدیدات خارجی داشت.

حاکمانی مانند عبدالرحمن خان (حکومت ۱۸۸۰-۱۹۰۱)، «امیر آهنین»، از نیروی بی‌رحمانه‌ای برای متمرکز کردن دولت و گسترش کنترل آن بر مناطق قومی متنوع استفاده کردند و زمینه‌های اداری را، البته از طریق سرکوب، فراهم کردند.

امان‌الله خان (حکومت ۱۹۱۹-۱۹۲۹) جهش قابل توجهی را رقم زد. او پس از کسب استقلال کامل در سال ۱۹۱۹، نوسازی رادیکال و ملت‌سازی آشکار را آغاز کرد: نمادهای معرفی شده:

- پرچم ملی، سرود.
 - پشتو را در کنار دری تبلیغ کرد.
- اصلاحاتی را با هدف ایجاد یک ملت متحد (آموزش، قوانین پوشش، تغییرات قانونی) اجرا کرد. به دنبال القای یک هویت فراقومی "افغانی" بود، اگرچه فرهنگ پشتون همچنان غالب بود. این دوره شاهد ظهور ایدئولوژی ناسیونالیسم افغانی بود که به طور فعال توسط دولت ترویج می‌شد.
۳. ادغام و رقابت (اواسط قرن بیستم - تاکنون):

حاکمان بعدی (ظاهرشاه، داوود خان) پروژه‌های نوسازی دولتی و هویت ملی را ادامه دادند، که اغلب هنوز هم پشتون‌محور بودند. مفهوم «ملت افغان» که شامل همه قومیت‌های درون مرزهای کشور می‌شود، در طول قرن بیستم پذیرش گسترده‌تری پیدا کرد. با این حال، پروژه ملت‌سازی دائماً مورد مناقشه و شکست قرار گرفته است:

- هویت‌های قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای قوی و پایدار.

• دهه‌ها درگیری (تهاجم شوروی، جنگ داخلی، حکومت طالبان، مداخله ایالات متحده) که اغلب از اختلافات قومی سوءاستفاده می‌کرد.

• توسعه نابرابر و نمایندگی سیاسی برای گروه‌های غیرپشتون.

• ظهور هویت‌های جایگزین (اسلام‌گرایی رادیکال، ناسیونالیسم قومی).

نتیجه‌گیری در مورد ظهور: در حالی که یک دولت متمایز افغان از سال ۱۷۴۷ وجود داشته است، مفهوم یک ملت متحد و فراگیر افغان - به عنوان یک هویت مشترک گسترده که جایگزین وفاداری‌های قدیمی‌تر می‌شود - عمدتاً یک پدیده قرن بیستمی است که با تلاش‌های متمرکز حاکمانی مانند عبدالرحمن و اصلاحات صریح ملی‌گرایانه امان‌الله خان به طور قابل توجهی پیشرفت کرد. این روند همچنان یک روند مداوم، مورد مناقشه و شکننده است.

منابع برای تشکیل ملت افغانستان:

بارفیلد، توماس. افغانستان: تاریخ فرهنگی و سیاسی. (۲۰۱۰) - مروری جامع بر شکل‌گیری دولت و هویت ارائه می‌دهد.

حنیفی، شاه محمود. پیوند تاریخ‌ها در افغانستان: روابط بازار و تشکیل دولت در مرز استعماری. (۲۰۱۱) - بررسی تشکیل و هویت اولیه دولت.

کروز، رابرت دی. افغانستان مدرن: تاریخ یک ملت جهانی. (۲۰۱۵) - بر تلاش‌های ملت‌سازی در قرن بیستم تمرکز دارد.

رشید، احمد. طالبان: اسلام ستیزه‌جو، نفت و بنیادگرایی در آسیای مرکزی. (۲۰۰۰) - چالش‌های پیش روی ناسیونالیسم افغانی را مورد بحث قرار می‌دهد.

گرگوریان، وارطان. ظهور افغانستان مدرن: سیاست اصلاحات و نوسازی، ۱۸۸۰-۱۹۴۶. (۱۹۶۹) - اثر کلاسیک در مورد نوسازی/ملت‌سازی اولیه.

[۱] جورج فورستر، "یک سفر از بنگال به انگلستان از طریق قسمت‌های شمال هندوستان، کشمیر، افغانستان و فارس به روسیه از طریق بحیره کسپین، لندن، ۱۷۹۸م."

[۲] مونت استوارت الفنستن: "گزارش پادشاهی کابل و توابع آن در تارتاری، فارس و هندوستان"، در دو جلد به زبان انگلیسی، چاپ لندن، ۱۸۴۲م

Mountstuart Elphinstone "An Account of the Kingdom of Caubul and Its Dependencies

in Persia, Tartary, and India, London, ۱۸۴۲.

- [۱] مجیب رحیمی، مصاحبه با تلویزیون نور در گفتگوی باز در سال ۲۰۱۱م
- [۲] پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانها و افغانستان، پروفیسور دکتور لعلزاد، لندن، می ۲۰۲۴.